

1/21

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب .. رساله المصنف فخر الزکوة المصنف

مؤلف .. السيد ابوالقاسم الهندي الكوفي

مترجم ..

موضوع ..

شماره قفسه ..



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شماره ثبت کتاب

۱۸۹۹۹۳

۱۵۹۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

تكملة العين

د. ف.

الاصحاح الغين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



۲

از مضافاً حجة الاسلام و المسلمین مرجع العلماء
 المحجتهین شمس المفسرین بلبر المتکلمین نجم المحدثین تاج
 الحاج السید والقاسم الرضوی القاسم الرضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم احمدك على ان خلقت من خاصة نورك النعمين +
 الوضيين المضيئين لاضائة الكونين + مجمل وعلينا فلا نيكفان
 ابدل في اللادين + والانجم الزاهرة الثابتة علامة لاهلكة التقلين
 فاصلى واسلم يا ضوء صلواتك + واضوع تسليما تك في النشائين
 اما بعد بعرض برساند ابوالقاسم الرضوي الحال لاهوري كاي رساله
 العين في ازالة الغيب عن وجه الشمس و جواب سوال سبب كوفين بجال
 ايجاز بلا غلق باعانة كريم خلاق میباشد سوال بجناب عالی زحمت می دهیم و از
 سکار والی مقدمه لایخل صلواتنایم باین معنی که در باب و کسوف و خسوف احوال
 عدیده مشهورست مطابق احادیث که طاکه حکم خداست در دنیا غوطه میدهند بجز خدا
 که خدای بخواند و بقول حکما زمین حائل میشود و مقبول نبود و لیو بخورد و اقوال دیگر
 نیز اندک در ذکرش چه نمیکند که آنچه در حدیث مقبول است یعنی آید ظاهر ازیرا که
 پنجمین یک سال قبل در تقویم خود از وقت و مه کسوف و خسوف خبر میدهند و بلا
 تقاده اخبار ایشان بر توهم می آید پس اینها چگونه مطلع میشوند بر اینکه درین سال در فلان
 ماه و فلان وقت کسوف و خسوف نمایند حاصل میشود حتی بعضی از پنجمین از صد سال

متجا و ز خبر داده اند و میدهند که فلان حالت و فلان امر بفلان وقت بر توهم خواهد
 آمد امید است که جواب مفصل و مشروح و بدین قلمی فرمایند تا باعث اطمینان و
 تقنی ملل خارجه نیز نبوده باشد و تا بحال ندیده ایم که احدی از علماء اسلام جوابی دی
 تقنی در این باب داده باشند زیاده اجر کم جز بمل علی الحدیث بیا که آنچه نفهم ناقص
 خود ازین سوال فهمیدیم که شاید غرض سائل ازین دو سوال میباشد احدیها
 علم نجوم آیا علی صحیح و ثابت یا نه اگر صحیح نیست پس تخمین آنچه اعلام و اخبار از حصول
 کسوفین و تغییرات و تبدلات حالات عالم سفلی ارضی قبل الاطلاع کیسالی با تجا و
 ارسال میکنند و مطابق اخبار ایشان بر توهم می آید از چه و از کجا علم بآن ایشانرا
 حاصل میشود تا اینها در اقوال مختلفه در باب کسوفین بکلام قول صحیح ثابت معقول
 و مقبولست تا موجب تقنی و تسکین خواطر موالف و مخالف باشد جواب
 فتاوی اشارت الی تعالی بعد تقدیم مقدمه متضمن بعضی قوانین کلیه و جزیه علی الاطلاق
 ذکر خواهد شد انشاء تعالی چه فرغ میست مشغول تفسیر کلام الله و غیره می باشم -
 قانون بدانکه این سلسله از مسلمات مسائل متعلقه بعلم کلام و بعلم هیئت و بعلم
 حدیث و علم هندسه و حساب و علم نجوم است و فلسفه دوران معصودات
 و اعلام ایمان ادیان حیران و سرگردان اند و حال آنکه دریافت و ادراک حقیقت
 آن علی حقیقه و معرفت آن کما ینبغی کم و کیف و حیث و این ابعاد تکلیف است
 و بعد تحصیل علم آن در دنیا ندوم و مستول در عقبی ماخوذ و مغرب بل هیچ نفسی
 دنیائی و دینی یران مرتب نیست غیر ضیاع اوقات اعمار و عوام فریبی صغار و کبار
 و دکاناری گو یا و چنین موارد از صاحب لو کشف الغطاء ما از دد و تحقیقا
 حدیث دارد شده قال علیه السلام لا یحکفوا بجالم یکلفکم الله ربما
 لا یکنون لکم عذر عند الله تعالی حاصل از کلام سحر نطق بعضی از کلامی عقلا خود

مستکلف امری میشود یا بر تکلیف آن بشما خالق بخلق مالک الملک تم کرده با احوال آن
 تکلف مفر شکار خدای و جوانی شانی صانی نزد عالم نیویب تقویت نباشد پس آدم عاقل را
 لازم و واجبست که تحقیق و تدقیق در امور دینی خود نماید و عقائد و اعمال خود را تصحیح کند و الله
 یوفقنا و جمیع المسالمین فی تصحیح الصراط المستقیم و غیر جناس من الدنیا علیہ انه
 هو الرحیم الکرم بفضله العظیم و لطفه القدریم قانون کلی در اسلام قاعده کلیه قدیم
 و حدیثی مقررست که علم در اصل یا ظنی باشد یا قطعی اما ظنی لا اعتبار و لا اعتبارست زیرا که
 ظن ماخوذ فی حقیقت از شک و شکست الواقع ناشی میشود از سهو و نحویر آنچه از سهو
 ماخوذ باشد نظر الی سهل لا اعتبار و لا اعتماد علیہ عقلاً و شرعاً می باشد پس ثابت شد که
 اصل ظن عدمست اما سمعاً چون آیه ان یتبعون الا الظن وان هم الایضه صحت
 و آیه ان الظن لا یغنی عن الحقیقین و غیر ذلك من الایات کند از کل کتاب
 الله تکذیب در دظالمین عموماً و خصوصاً وارد شده قانون اما علم قطعی یا برینیه
 عقل حاصل میشود یا بذریعہ وحی اول را علم بر مانی و علم عقلی می نامند و مانی را
 علم نقلی و سمعی میگویند اما سمعی آنچه صحیح و ثابت نقلاً و سنداً و لفظاً بطور قطعی و
 یقینی باشد پس در واقع مطابق عقل باشد یا ظاهراً الفاظ او منافی بعقل می باشد
 پس اولی را محکم و متقن و ثانی را متشایر می نامند اما آن علیکه قطعی عقلی بر این
 قطعی ثابت و برین گردیده و آنچه محکم نقلی در امور سمعی پنج ساطع و دلائل قاطع
 قاهره رسیده حاصل شده باشد پس برین هر دو قسم از علم عقلی و حدیثی و قرآنی واجب
 التصدیق و تعمیل قطعاً اندا حدی را مفر و هر بلزان نیست چه اول رسول بکلف
 عقل و بعدا و رسول بشرست کما فی الکافی فیل ما الحجته لله علی الناس علی
 علیه السلام حجتان حجة ظاهرة و حجة باطنة اما الظاهرة فی الانبیاء و
 الرسل و الائمة علیهم السلام و اما الباطنة فهو العقول و در اکثر قرآن بر این

و تحریف عقل در سبب بود و بعد بعد بعد عقل و شبه چون افلا تعقلون و افلا یتدبرون
 القرآن و فاعتبروا یا اولی الالباب و یا اولی الابصار و یتفکرون و غیر آن
 ادرا قطعیه اند که عقل و برهان عقلی حجت قطعیست بر بندگان مقدم بر سمعیات چون
 بل مکلف با حکام قرآن نمی شود چون طفل و مخیون تا وقتیکه اول عاقل کامل نباشد
 اما ثانی که متشایرست و ظاهر الفاظ او منافی عقل و معارض محکم نقل باشد از قرآن
 و سنت او واجب التصدیق بغیر تمسک می باشد و الا بئس شهواتا تعارضاتاً قطعاً
 معاً و سقوط هر دو غیر جائزست پس متشایر مع الامکان عند الضرورة واجب
 التادیل مطابق معقول و محکم منقول است لقوله تعالی فیه حکمات و اخر متشایرها
 الی قوله لا یعلم تاویل الا الله و التراسخون فی العلم و اسخ فی علم التاویل بالانفا
 اهل بیت طاهرین اند چه در خانه آنها را و وحی قرآن با تفصیل مع تفسیر و تاویل و تزیین
 تزیین و منسوخ و ناسخ کلاً و جزاً و کل علوم از آن شد و در تاویل و تفسیر بنا جمل و نزل
 و صل اصلاً نمیشد چه بزبان جبرئیل و صاحب الوحی همه در وجه دانسته و شنیده اند
 پس تاویل آنها بر نفس مآول اقدم و واجب تمسک بلایه می باشد تفسیر پس علوم
 قطعیه عقلیه علوم و انبیه و سنت صحیحه ثابت نیویب تعدیل و تبذیل و تاویل و تعطیل آن عقلاً و
 نقلاً مسلماً جائز نیست چه او حجت قطعیست الا آنچه ازان منسوخ ثابت باشد تعطیل آن واجب
 است اشکال پس بنابر این لازم میاید که آنچه فلاسفه در علم حکمت ثبوت و ضبط کرده اند کلاً
 واجب استک و عمل و الاعتقاد می باشد جواب جمیع آنچه ازان منافی و مخالف می باشد
 انبیاء و خلفاء تعالی و کلام الله الحمید الحمید الذی لا یتبیه الباطل من بین
 یدیه و لاسن خلفه الی القیمة باشد او واجب الطرد و التکرست چه او در واقع
 حقیقت اصلاً ندارد عالم نیویب و القلوب تنبأ از ارد و تکذیب و تحطیه آنها کرده قانون
 بدانکه آنچه از علم معقول تصحیح منقول ثابت شده او علم هیتست و بان در میان

سلاطین قهار منجین عصر خود را مدار المملکت خود می گرفتند و بظهور خلاف اخبار آنها احوال
 آنجهن زنده نمی گذشتند اما قول ثانی علم نجوم بذات اصلا تحقیقی ندارد و تاثیر
 اهل عالم و در آدم پس اعلام اسلام در تاثیر و اثر کواکب اقوال دارند بعد اتفاق
 بر اینکه اعتقاد و عقائد اصلا بران نیاید و نشاید تمسبیه پس باید در اینجا اجمالاً ذکر مقالات
 شان تبیین اول کنیم اما اصحاب علمیه اساس لغض و الفضل شرح مثل علم الهی
 حضرت شیخ مفید در کتاب **المقالات** آنچه فرموده است ان الشمس
 القمر و سایر النجوم اجسام ناریه لا حیوة لها ولا موت و لا قدرة و لا تمیز
 و خلفها الله تعالی فیها لیتنفع بها عباده و جعلها زینة لسمواته و آیات من
 آیات کما قال تعالی هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قد در منازل لتعلموا
 عدد السنین و الحسب ما خلق الله ذلك الا بالحق و بفضل الآیات لقوم
 یعلمون و قال تعالی هو الذی جعل النجوم لتتهدوا بها فی ظلمات البر و
 البحر قد فصلنا الآیات لقوم یعلمون و علامات و بالجم هم یفقدون
 و قال ان ازتیا السماء الذی انما یخصر صهل کله شمس و قمر و نجوم اجسام ناریه اند
 حیوة و موت در آن علم و قدرة و تمیز اصلا ندارند و اینها را آفرید برای آسمان
 خلق و پندگان در بر و بحر و اینها را گردانید زینت آسمانها و علامات از آیات خود
 چنانچه در تشریح خود فرمود خدا آنکسی است گردانید هر را روشن بنفشه و ماه را نور
 درخشنده و تمیز کرد آنرا منازل تا بداند شمار سالها و حساب ماهها و
 روزها را نیافرید آنرا مگر بحق تفصیل میدهم علامات و نشانههای خود را فرود آورد
 بر آنست تو میکس میداند و فرمود و تعالی کسی است که مقرر کرد و آفرید ستارگان را
 تا راه بیند بآنها در تاریکیهای بر و بحر تحقیق تفصیل دادیم علامات خود را بر آنست
 تو میکس بداند و فرمود که علامات و نجوم راه و هدایت میدیابند و فرمود که تحقیق نیست

داویم آسمان دنیا را آنچه انهای نورانی پس شیخ فرمود اما الاحکام علی الکائنات
 بدلائلها و الکلام علی مدلول حرکاتها فان العقل لا یمنع منه و لسانه
 ان ینوی الله تعالی اعلمه بعض ابیانه و جعله علما له علی صدق غیر
 انا لقطع علیه و لا نعتقد استقراره فی الناس الیه الهدیة الغایة و اما احکام
 بر کائنات بدلائل آن و کلام بر مدلول حرکات آنها بر عقل منع نمیکند از آن و
 ما هم دفع آن نمیکنیم چه جائزست که و تعالی اعلام و تعلیم علم نجوم بعض انبیا خود
 کرده باشد و آنرا علی خاص برای صدق و تصدیق گردانیده باشد سواست اینکه با
 قطع نمی کنیم بر او و اعتقاد نداریم بجهت تفری او در مردم تا اینوقت و اصلاً ما بجهت
 من احکام النجمین فی هذا الوقت هو اصابة بعضهم فیها فاننا لانکران
 ینکون ذلك بضر من التجربة و بدلیل عاده و قد یختلف احوالنا
 و ینحطی المعتمد علیه کثیرا و لا یصح اصابتیه فیها ابدلانه لیس بجاری
 دلائل العقول و البراهین کتاب و هذیل مذهب جمهور متکلمین اهل
 العدل فالبه ذهبت بنویسخت من الامامیه و ابوالقاسم و ابوعلی السجستانی
 من المعتزله انتهى کلامه طایفه اشراعی یعنی اما آنچه از احکام نجومین در اینوقت ما
 می یابیم او اصابة بعض نجومین در نجوم میباشد و ما منکر آن نمی شویم چه جائز و ممکن
 است که گاه اصابة او از نوع تجربه و بدلیل عاده باشد و گاه تخلف از اصابة بل
 خطا ینشود و معتد علیه را اکثر همین خطا و خلاف وقوع از و همیشه است و صحت
 اصابة در آن ابد نیست زیرا که محصلات نجوم از بر این عقلیه و دلائل عقلیه از کتاب
 الله و کلام حضرت رسول الله بذات نیست لهذا اقل اصابة و اکثر خطا واقع میشود
 و همین مذهب جمهور متکلمین عدلیه است و همین طریقه مختار بنی نوبخت از اعلام
 امامیه و از معتزله ابوالقاسم بلخی و ابوعلی جبالی است اما راس الالاعلام شرف

السادة امام الطائفة الناجية حضرت علم السالكين المرقى ارضاه تعالیٰ بالاصالة عدم حقيقة
 ولا حقيقة علم نجوم وابطال آن بالكلية باذنه قاهره عقليه وتقليد كرده و در جواب **سائل**
 سلامي به بعد ابطال تاثير و حقيقت تجيم و چرا خورش است دهوان يكون الله
 تعالیٰ اجري العادة بان يفعل افعالا مخصوصة عند طلوع كوكب او وغروبه
 او اتصال ما ومفارقة فقد بينا ان ذلك ليس بمد هب المنجيين البتة وانما
 يتعلمون الان باظهاره وانه قد كان جائزا ان يجرى له العادة بذلك لكن
 لا طرقي الى العلم بان ذلك قد ثبت ووقع ومن اين لنا طرقي بان الله تعالى
 اجري العادة بان يكون زحلا او المريخ اذا كان في درجة الطالع كان نحسا
 وان المشتري اذا كان كذلك كان سعدا واي شتى سفيرة واستفيد من جهة
 اتصال كوكبها بالتسليم كغيره من طلوع وجمع وغروب كوكب حالتها واثري ناشي من شود
 پس ما يسيكويجيم جائز است كه او تعالیٰ بحسب عادة جارية خود ايجاد ميكنند افعال مخصوصه
 نزد طلوع كوكبي يا غروب يا با اتصال چیزی يا بمفارقة او و با بيان كرديم كه اين در كوكب
 مذکور منجيم البتة و الحال انهارا آن ميكنند و ايجاد آن بجراي عاده الله نزد جمع
 اسباب جائز و جائز است و لكن طريقيه نيست با بسوي علم آن كه تحقيق اتحالة
 و اثبات و واقع و حاصل شده و از كجا ما را علم حاصل شود بانكاه و سبب ايجاد عاده
 خود فرموده كه زحل و مریخ و قیاسك هر دو در درجه طالع میباشد نجیم است و مشتري
 و قیاسك همچنان باشد او سعادت و كدام شی خیر و از نجوم بخش سعادتها و از كدام خیر
 استفاده كردن از **افان عولوا** في ذلك على التجري و ان اجرينا ذلك ومن
 كان من قبلنا فوجدناها على هذه الصفة واذ لم يكن موجبا فيجب ان
 يكون معادا فاكر ايشان همگرا كردند در ان بر تجربه و بگویند كه ما همیشه نبیان ما
 تجربه یافتیم آنرا با این صفت و اگر موجب نباشد پس باید كه معناد باشد قلنا و

سلمه لكم هذه التجربة والذي يقع من المنجيين والرحم فقد رأينا من نصيب
 من هؤلاء اكثر مما يحصى وهو على غير اصل معتقد ولا قاعدة صحيحة بل كقولهم
 كدام كس تسليم كند من شمارا این تجربه و آنچه تجمين و رحم واقع شده و حال آنكه بايد
 هر كسي كه از منجان مدعی اصابت میباشد اكثر آنها را خطا در ان میباشد چه اعلم در حقيقت
 بر اصل غير معتد و بر قاعده غير صحيحه میباشد آنچه شدم **قال** ان معجزات الانبياء
 اخبارهم بالغيوب فكيف يقدر عليها غيرهم فيصير ذلك مانعا من ان يكون
 ذلك معجزتهم يعني از معجزات انبيا اخباري يتيقن به باشد پس چگونه غير انبيا قادر بر
 اخبار غيبية شود و میباشد پس اخبار نجومی مانع از معجزات انبيا می باشد شدم **قال**
 والفرق بين ذلك وبين سائر ما يخبرون به من تاثيرات الكواكب اجتنابا
 فالفرق بين الامرين ان الكسوفات واقتزانات الكواكب وانفصالها
 طريقة الحساب وسير الكواكب له اصول صحيحة وقواعد سديدة وليس
 كل ما يدعون من تاثيرات الكواكب الخير والشر والنفع والضار الخ ليس في ذلك
 بين الامرين ككسوفات واقتزانات كواكب انفصال وسيرها بطرق حساب بر
 اصول صحيحة وقواعد وقوانين بر اين قطعيه مقرر و منضبط است و نيست اين
 چنین كه آنچه ايشان ادعا ميكنند از تاثيرات كواكب خیر و شر و نفع و ضرر عالم در
 واقع ميشود و در سخن روز پنجشنبه ابطال نجوم بلاصحة ذكر كرده آخرش انست
 وقد اجمع المسلمون على تكذيب المنجيين والشهادة بفساد مدعيهم و
 بطلان احكامهم و معلوم من دين الاسلام و دين الرسول ص التكذيب
 عموم ما يدعيه المنجون والازراء عليهم و التعجيز لهم و في الروايات عنه
 ما لا يحصى كثرة و كذا من علماء اهل بيته و خيار اصحابه فما زالوا يتبررون
 من مذهب المنجيين و يعيدونها صلا لا و محال حاصل نكده تحقيق مجمع عليه اهل

اسلام بکنند بیخیم و شهاده ایشان بر فساد مذہب سنجان و بطلمان جمیع احکام ایشان
 میباشد و معلوم از دین اسلام و دین رسول صلی الله علیه و سلم مکنذیب سنجان عموماً با آنچه او
 میکنند منجیم و معاویین ایشان و بر آنکه اخبار نجوم محجزه قرار میدهند از ایشان و
 در رساله منفرده که سید ابن طاووس فرغ ص در نفی نجوم تألیف فرموده بعد نقل اقوال از
 اعلام علم اسلام و اثبات اول بر بطلمان دعادی اهل تخمیس و اثبات آنکه انجم علامات و
 آیات البرص و حوادث عالم اند با حدث و ایجاد قادرند بر حادثات و ایجاد کواکب
 چه بالضرورة همه فلیکیات و کواکب اصلاً با نفسها حیوة و علم و ادراک و عقل و قدرة و
 تصرف ندارند و الا در وقت نحوست کل دنیا برهم و نظم عالم معطل میماند و بیچاره نظام عالم
 و آدم و عدم خلل بر بدن حسی ثابت شد که اخبار نجوم خلاف واقع دروغ مخترع
 است بلی در آخر تجویز تعلیم و تعلم و نظر در آن برای دریافت حقیقه و احوال کواکب نینده
 اما مرجع المتأخرین بهار الملة و الدین آنچه فرموده است ان ما یدعیه المنجمون
 من ارتباط بعض الحوادث السفلیة بالاجرام العلویة ان زعموا ان تلك الاجرام
 هي الحلة المتوترة في تلك الحوادث بالاستقلال وانها تمسکة في التأثير
 وهذا لا یحل للمسلم اعتقاده و علم النجوم المبتنی علی هذا کفر العیاذ بالله
 و علی هذا حمل ما ورد من التحذیر عن علم النجوم و النهی عن اعتقاد صحیح یعنی
 آنچه منجیم ادعا میکنند از ارتباط بعض حوادث سفلیه با اجرام علویه بجان آنکه ان اجرام
 علویه علت مؤثره در این حوادث بالاستقلال می باشند و آنها شریک در تاثیر اند پس
 حلال برای مسلمان نیست عقداً بدان و علم نجوم باین عقداً مبتنی بر کفر میباشد
 نفوذ باشد و بر همین محمول گردیدند احادیث صحیح کثیره متفق علیه است که بر تحذیر
 از علم نجوم مطلقاً و بر نفی از صحیح عقداً آن میباشند و آن قالوا ان اتصالاً
 تلك الاجرام و ما تعرض لها من الاوضاع علامات علی بعض الحوادث لهذا

العالم مما یوحده الله تعالی بقدرته و ارادته کما ان حركات الفیض و اختلاف
 اوضاعه علامات یتدل بها الطیب علی ما یعرض للبدن من قریب الصحة او اشتداد
 المرض و نحو ذلك و کما یتدل باختلاج بعض الاعضاء علی بعض الاحوال المستقبلة
 فهذا الامانع منه و لا یخرج فی اعتقاده و ما روی من صحیح علم النجوم و جواز تعلمه
 محمول علی هذا المعنی انتهى کلامه طایراً یعنی اگر بگویند که اتصالات آن حرام
 علویه مع آنچه عارض آنها از اوضاع میشود و او علامات بر بعض حوادث برای این عالم
 ارضی میباشد از جنیه یکیه ایجاد میکند تعالی بقدره کامله خود و باراده خود چنانچه حركات
 نبض و اختلاف اوضاع او علامات آنکه بیان استدلال میکند طبیب بر آنچه عارض
 بدن از قریب صحته یا از اشتداد مرض ناشی میشود و چنانکه استدلال میشود باختلاج
 بعض اعضاء بر حقوق بعض احوال استقبالیه پس اینطور مانع نمی شود از نظر بعلم نجوم و نه
 خارج از اعتقاد با نظریاتی و آنچه مروی است از صحیح علم نجوم و جواز تعلم و تعلیم آن
 محمول بر همین معنی و وجه میشود **قول** قول حضرت سفید **قول** بیمار الملة کمال
 فیصل و قوه دارد در **مستشقی مطلب** آیه الله فی العالمین فرمود التنبیه حرام
 کذا تعلم النجوم مع اعتقادها انها مؤثره او ان لها مدخله فی التأثير بالنتیج
 والضرر و بالجملة کل من یعتقد ربط الحركات النفسانية والطبیعة بالحركات
 الفکیة والاتصالات الکوکیة فهو کافر و اخذ الاجرة علی ذلك حرام و اما
 تعلم النجوم ليعرف قدر سیر الكواکب و بقدره و احواله من التریب و الکسف
 و غیرها فان لا باس به انتهى کلامه در **قواعد الاصول** اول شهید فرموده
 ان کل من اعتقد فی الكواکب انها مدبرة لهذا العالم و موجدة ما فیه
 فلا ریب انه کافر و ان اعتقادها تفعل الآثار المنسوبة اليها والله سبحانه
 هو المشرع الاعظم كما یقول اهل العدل فهو مخطی اذ لا حیوة لهذه الكواکب فی

بدلیل عقل و لا نقل و اما ما يقال من استناد الافعال اليها كما استناد الاحراق
 الى النار وغيرها من العاديات بمعنى ان الله تعالى اجري العادة بانها اذا كانت
 على شكل مخصوص و وضع مخصوص يفعل بما ينسب اليها فيكون المسبب
 بها كالمربط مستبنا الادوية بها مجازا باعتبار الربط العادي لا الفعل الحقيقي فهذا
 لا يكفر معتقدا في تلكه مخطو ايضا وان كان اقل خطا من الاول لان وقوع هذه
 الآثار عندها ليس بدائم ولا اكثر انتهى و در روس فرمود و بجزم اعتقاد تاثير
 النجوم مستقلة او بالشركة و الاخبار عن الكائنات بسببها اما لو اخبر بخبر
 العادة ان الله تعالى يفعل كذا عند كذا المجره وان كره على ان العادة فيها لا
 تطرد الا فيما قل و اما علم النجوم فقد حرمه بعض الاصحاب لعله لما فيه من التعرض
 للحدود من اعتقاد التاثير و لان احكامه تخمينية و اما علم هيبته الافلاك
 فليست حراما بل ربما كان مستقبلا لما فيه من الاطلاع على حكمة الله تعالى و عظم
 قدرته انتهى كلامه محقق شيخ علي فرمود ان تجسيم هو الاخبار عن احكام النجوم
 باعتبار الحركات الفلكية و الاصلوات الكوكبية التي مرجعها الى قياس و التمييز
 ان قال وقد ورد عن صاحب الشرح انه عن تعلم النجوم با بليغ و جوهه حتى قال
 امير المؤمنين ع اياكم و تعلم النجوم الا فيما يهتدى به في برا و بحر فانها تدعو الى الكفر
 و المنيم كالكا من و الكاهن كالساحر و الساحر كالكافر و الكافر في النار و قال
 كذب النجوم برب الكعبة و اذا تقردها فاعلم ان التجسيم مع اعتقاد ان النجوم
 تاثيراتي الموجودات السفلية و لو على جهة المدخلية حرام و كذا تعلم النجوم على
 هذا الوجه بل بهذا الاعتقاد كفر في نفسه نعوذ بالله منه و اما التجسيم لا
 على هذا الوجه مع التفرغ عن الكذب فانها تفرقت ثبت كراهة التزوير و من
 الخ في العقرب ذلك من هذا القبيل نعم هو مكره لئلا يفر الى الاعتقاد لثقا

قد ورد النهي عنه مطلقا حسا للمادة انتهى كلامه شكال اعتبار كسوف و خسوف و
 بعد و غسل و قات و كردن و كبح و سفر جگ گم در عقرب چلود جاز و صحیح باشد و این
 ترجیح بعض و در بعض بل مرتبه باطل است جواب الشيخ مفید و سید مرتضی و غیرهم
 شکی که این امور علم ریاضی و حساب هینند دریافت میشود و قواعد آن مقرراته هر کس از سید
 بر وجه تخمین هم اخبار بیان نمایند قد ندارد پس بوجود اوله تطبیق و قواعد حسابیه اگر صاحب
 شریعتی هم با جمله با بجزم اعتبار کند ترجیح بلامرغ لازم نمی آید اشکال باطل میباشد اما بجزم
 جبریه با وجود آنکه اعتقاد دارند که فاعل و خالق خیر و شر و کفر و ایمان و کل و جز
 در عالم کائنات با کل خدمت و احدیر از غیر له دخلی و اثری و فعلی اصلا و ابد است
 معذکات بخلاف آن بالکل در اینجا منکر علم نجوم و تاثير آن میباشد و آمدی
 از اعلام جبریه بعد نقل احادیث کثیره بر تکفیر نجوم و منجم و معتقد و مصدق و فرموده
 منجم و مصدق او را تفسیر کرده شود اگر تائید خوب و الا هر دو بقول نقل کرده شوند چه
 معارض نبوة میشوند شکال تخمین قدیما و حدیثا در عصر نزد سلاطین جبار و قهار
 بدون شدید و شداد و نمارده و فراغت مدار مملکت و اقرب الاقارب و الاصحاب و علی
 مدارج ستم بودند و اگر علم نجوم لا حقیقه و لا واقیه و کذب و دروغ میباشد و چگونه تخمین
 نزد ایشان بنظهور خلاف اخبارات مقرب زنده و معزز و محترم میمانند و چگونه
 بر اخبار آنها اعتماد و رفتار میکنند پس قول بطلان این علم فی الاصلاته و بودن اوله
 حقیقه غیر معقول و لا مقبول میباشد جواب تخمین چون اطباء نزد سلاطین
 میبودند و میمانند چه سلاطین میدانستند که این هر دو طائفه علمی قطعی ندارند و
 آنچه آنها میگویند میکنند بحسب حدس و تخمین و تجربه میگویند لهذا گاهی
 صاحب و گاهی حاطی میشوند بل تخمین اگر حاطی میشوند و اخبار بنسب فعل ایشان
 نیست لهذا ایشان را قدیما و حدیثا گاه میدانستند و بودن اینها نزد سلاطین دنیا

قدیما وحدتیا الی صین دلیل بر حقیقه و حجیته و صحت و صدق و صائب بودن آنخانی
 کل الامور در جمیع احوال نمی باشد پس اشکال باطل است **اشکال** قتل بحدم اثر
 و تاثیر که اکثر شمسین با کل در عالم ارضی و لا حقیقه بودن و شتردن آن مکتب و مخطوط
 می باشد چه حصول فضول اربوبه منحصر بر تاثیر شمسین است و هر جزیر بحر بسوی ماه
 نیز امری مشهود هر کس و غیر آن امور آخر محسوس و مشهود میباشد و هندا انکار
 بدیهیات میباشد **جواب** در وجود اثر و تاثیر آنها احدی منکر نیست مگر کلام
 در اینست که موثر تاثیر آیا خدا خاص است یا خدا مع کواکب بالا شترک یا خود کواکب
 پذیرا هم موثر اند و دو وجه آخر بالا جامع باطل اند اما **وجوه اول** صحیح و ندیب کل
 ملل اسلام است و بنا بر آخر آیا در آنها اثر و دین نمانده چنانچه در ادویه اثرها موثر میشوند
 لکن ولی اعطاء و منع موجد باریست یا خود اله وقت جمیع اینها ایجاد اثر و تاثیر میکند
 در این دو وجه آخر اند بظاهر اشکال نمی باشد علی ذی جنسیتها شتردن کواکب
 علی کمال حال در تاثیر کفر است و از قول شیخ بهمان الدین تفصیلهای دلمستی و همان
 محققین اسلام است تبیین هر گاه قوانین مقدمه مذکور شد و حال **جواب** بنا بر کثیر
 بالا بجا آورد که میشود انشاء الله تعالی **جواب سوال اول** بتائیل و قال
 بشنو بداند که آنچه بنجین اعلام و اخبار از بعض حوادث و وقوع آن در عالم ارضی
 میکنند و آنرا استاد بعلم نجوم میکنند و علم نجوم میکیه یا بنیاء و اوصیاء مخصوص بود
 بهمان علمی لدنی تشریف ذی بحقیقه بطور اعجاز بایشان من الله عطاشده و پس
 بعض آنچه از سقطات ایشان بود و بنجین صدات و تخمینات و حدسات تجربات
 و اتفاقات و قیاسات باسقطه اینها ضم و خلط کردند چنانچه ضم و خلط این کتاب
 در کتب منزله البیت حق و باطل کردند لهذا در اکثر نظار و در بعض صائب میشود و
 صائب و بعض مستلزم صدق کل آن نیست اما در آنچه اصابت حاصل میشود آن عینا

و قطعاً معلوم نمیشد لهذا حواله باخبار قطعی داده نمیتواند پس آنچه صائب
 اگر چه نادر باشد مورث و موجب ضلالت خود نجوم و اضلال خلق میشود و موجب
 معارضه اخبار نبییه بسیار میگردد و فسادات و قیامات کثیره بر آن مرتب میشود لهذا
 صاحبش برین نجوم و تعلم و معلم و ناظر و مصدق و در اختیار و تنذیر کلی با بلیغ و جوهش بود
 حق مشتبه با باطل یا بعکس نگردد چنانچه بالا ذکرش شده که در انیال کتابی نجوم دشت و آویا
 مانده اما در انیال تعلیم یافته بحال از حیرت عمل بود لهذا ضل و ذلل با و لاحق نمیشد و اما
 بدست بنجین آن کتاب آمده و در آن قواعدی چند بود که علم بحقیقه آن تفصیل ندارد و
 بآن ضم کردند قواعد تمسیمیة و الفاتیحات و رصدیات فلاسفه و آراء خود را پس از
 جهت صدق و کذب مخلوط ساختند با هم لهذا اکثر در آن خلط و خلط حاصل می شود

و ایضا قومی فرموده هو علم من علم الانبیاء خصوا به الا سیاب الشیخ
 یستدرک المنجمون الدقیقة فیها فتشوا الحق بالکذب یعنی علم نجوم علمی
 بانبیا و خلفا و مخصوص ایشان با سیاب کثیره متفرقه گردیده بود و بنجین در کتب قبیله
 در آن کرده نتوانستند معتمد امین کردند بآن حق با با باطل و صدق را با کذب اینها
 اکثر خطا و در وقوع در آن بظهور و بوقوع می آید و بنیاد آنچه در صلح باطل و غلط است باطل
 میباشد عقلاً و شرعاً عمل و تصدیق و تشهیر و تزویج و اعتقاد بآن ممنوع و مخطوط قطعاً
 میباشد و در احتجاج هشام بن حکم نقل کرد که زنی یقین از قرآن ناطق حضرت
 صادق سوال از مسأله ای چند کرد منها ما نقول فی علم النجوم قال هو علم
 قلت منافعه و کثرت مضراته لانه لا یندفع القدر ولا ینقذ به المحذور
 و ان اخبار المنجم باللیل لیه یخبر القدر عن القضاء و ان اخباره هو بنجین
 یسنتطع تبجیله و ان حدثت به سوء لم یکنه صرفاً و المنجم یضاد فعله
 تعالی یزعم انه یرد قضاء الله تعالی عن خلقه حاصل آنکه آن حضرت فرمود نجوم

علمست قلیل منافع و اکثر المضرات مندرج نمیشود با و مقدمه تعالی و محفوظ نیما
 بآن محذور و مخوف و اگر نجم خیر بد بر بلای نجات نماید از قضا محرز است و اگر خیر
 بد بر خیر مستطیع نمیشود و عیال او و اگر حادث شود با ویدی ممکن نمیشود برین
 و دفع او و بعلم خود نجم ضار بعلم خدا بر عم خود میباشد در رد قضا الهی از خلق تعالی
شیخ کلینی روایت کرده آخرش نیست **قال النبي صلى الله عليه وسلم** من ستره
 ان يذبح الله عنه خمس يومه فليفته بصدقة يذهب الله بها عنه خمس ومن آ
 ان يذبح الله عنه خمس ليلته فليفته ليلته بصدقة يذبح الله عنه خمس ليلته
 من صل كما يغيب صلي الله عليه وسلم فرمود پنجوست روز صدقه در روز پنجوست شب صدقه
 در شب بد بر تا محفوظ بماند و از حضرت امیر مرویست ان الصدقة تدفع سبعين
 نوعا من البلايا یعنی صدقه در راه خدا هفتاد و نهم بیات و آثار دفع میکند اما جواب
سوال ثانی در حقیقه کسوف خسوف اول بدانکه در علم اشتقاق و لغت هر دو
 ستعار پس از کسف یکف کسفا و کسوف و خسف یخسف خسفا و خسوفا
 اذا غارت الارض و کدر و کس و تغییر باشد و در عرف اهل ریاضی و هیدرست یعنی
 ذراتی در صورت تغییر ظاهر نور و لون شمس قرمب باشد و در صباح تفریق ده خسوف
 بقدر بعضی ذرات صورت و کسوف شمس نقص و کدر و دستور گردیدن نور او و پیش
 چه نور شمس ذاتی است از شمس زائل نمیشود بخلاف لثعلب و گفته اجدد الکلاهر
 خسف القمر و کسفت الشمس ابو حاتم گفته که اذا ذهب بعض نور الشمس
 فهو الكسوف و اذا ذهب جميعه فهو الخسوف جوهری گفته اصل باب
 هر دو نقصان است تنبیه پس بدانکه سبب حصول کسوفین بحسب علم هیئت که
 علمست ثابت بر این تعلیه و بتعلیه مدوح و حجة ابو حاتم غزالی در غیره
 از خاصه عامر باب هیئت و هندسه میفرماید ان کسوف القمر عبارة عن الخفاء

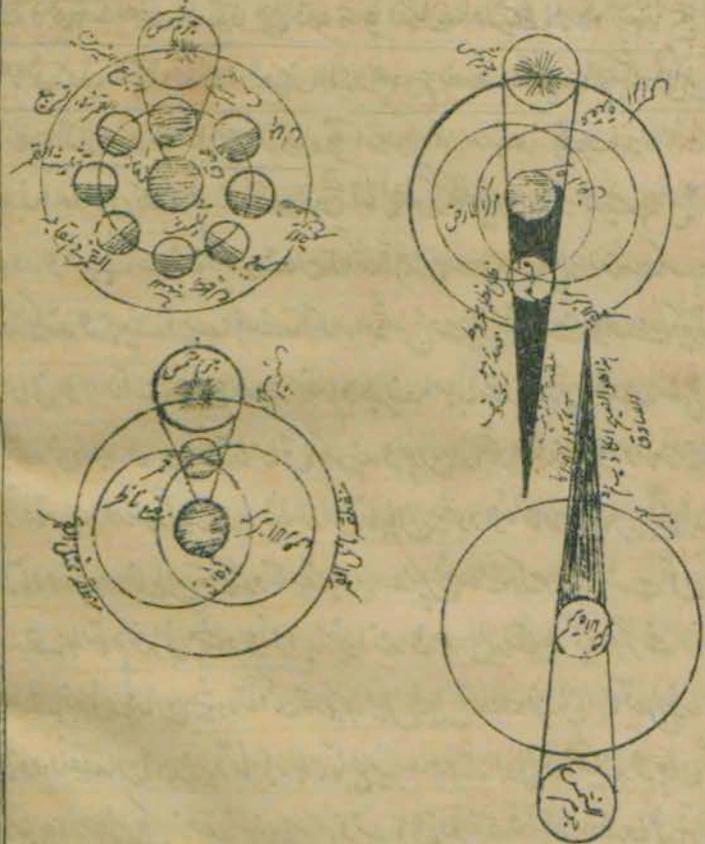
کسوف
 خسوف

ضوء القمر بتوسط الارض بینة و بین الشمس من حیث یقتبس نورا
 من الشمس و الارض کرة و السماء محیط بها من الجوانب فاذا وقع
 القمر فی ظل الارض انقطع عنه نور الشمس و ان کسوف الشمس معناه
 وقوف جرم القمر بین الناظر و بین الشمس ذلك عند اجتماعهما فی العقدین
 علی دقیقة واحدة شمس قال فان هذه الامور تقوم علیها براهین هندسیه
 و حسابیه لا یبقی معها ربه فمن یطالع علیها و یتحقق اولها حتی یجبر
 بسببها عن وقت الكسوفین و قدرهما و مدة بقاتهما الی الانحلال
 انتهى کلامه - فی تهافت الفلاسفه **ایضا** اصل آنکه کسوف شمسی عبارتست از جو
 شدن روشنی و توار از قمر بتوسط ارض که حاصل میشود با این قمر و ما بین شمس و زمین
 آنکه قمر قیاس میکند نور خود را از شمس و زمین کردی و آسمان محیطش از هر دو جدا
 میباشد پس وقتیکه قمر در ظل ارض واقع میشود نور شمس و تابیدن او بر قمر
 منقطع شده خسوف میشود و اما کسوف شمس عبارتست از وقوف جرم قمر بین
 ناظر و میان شمس و آنحال لاتی او میشود نزد اجتماع آن هر دو در عقده بین دقیقه هندسه
 و بر این امور قائم اند بر این هندسیه و حسابیه باقی نیمانند بوجود این بر این و
 هیچ قاطعه و ادله ساطعه ریسی و شکی بکسی که مطلع بر آن بر این شده باشد و ادله قاطعه
 آنرا تحقیق رسانیده حتی عارف آن بر این بحال خبر میدهند بسبب ادله حسابیه و
 قواعد ریاضیه از ابتدا حصول وقت کسوفین و از مقدار بقا آن از ابتدا و مدت آن
 انجلا آنها با تفصیل در بحار سما العالم و در الوار نعمانی اوضح ازین نقل
 فرمودند در خسوف زمین **قال الریاضیون** السبب فی انه قد یکون
 القمر مقابلا للشمس بقرب العقدین فتكون الارض ح واقعه بینة
 و بین الشمس فتمنع الارض ضوء الشمس عن توری مکل کما هو لونه الاصل

ولان جرم الارض اصغر كثيرا من جرم الشمس و ذكر والله يقابل
 جرم الارض بثلاثة مرة فيقع الظل الناشئ من الارض محض وطا قاعدته
 دائرة صغيرة على الارض وراسه على محاذ اذ اجزاء ذلك البروج
 مقابل كجزء منه حل فيه الشمس فان لم يكن للقمر في حال المقابل عرض
 بان يكون في حدى العقدتين انخسف كله لانه اصغر من الارض بل
 من غلط الظل حيث وصل اليه فيقع كله في داخل ومكث فيه زمانا
 وان كان له عرض فان كان ذلك العرض بقدر نصف قطر صفحة القمر
 ونصف فطرة دائرة الظل لم ينخسف وان كان العرض اقل من مجموع
 النصفين انخسف بعضه وذلك بقدر تقاطع القطرين المحاذين لقياسها
 وتداخلها فان فرض عرض هذا الاقل يساوى نصف قطر
 الظل على نصف قطر القمر انخسف كله وما س سطح دائرة الظل من داخل
 ولم يكن له مكث وان كان اقل من ذلك القطر انخسف بتمامه ومكث
 بحسب وقوعه في لظل هذا يحصل ما قالوه في خسوف القمر واما
 كسوف الشمس فقالوا انه عند اجتماع القمر بالشمس في النهار اجتماع
 مرتباً لا حقيقياً ان لم يكن للقمر عرض مرتب بيننا وبين الشمس لوقوع
 على الخط الخارج من ابصارنا اليها فلم تر ضوء الشمس بل نرى لون القمر
 الكمد في وجه الشمس فنظروا ان الشمس ذهبية ضوئها وهو الكسوف ليس
 الكسوف تغير ظل في ذات الشمس كالخسوف في ذات القمر ولذلك
 امكن ان يقع كسوف بالقياس الى قوم دون قوم ويكون ذلك بقدر صفحة
 القمر فربما انكسف الشمس كلها وان كان اصغر منها وذلك لانه
 اقرب اليها فيوتر فطرة الزاوية التي توترها الشمس كلاً فيجب بعنا

بتمامها وربما تكون الشمس وقت انكسافها في حضيضها فلنرى ما نرى
 الكسوف يكون القسرح في اوجه فليجده عنا نرى اصغر فلا ينكسف جميع حضيضها
 بل يبقى منها حلقة نور محيط به وقد قيل ان تلك الحلقة النورانية رأت
 على وجهها في بعض الكسوفات مع ذنبتة وان كان للقمر في ذلك الاجتماع
 عرض مرتب فان كان ذلك العرض بقدر مجموع نصف قطرهما لم ينكسفها
 ان كان اكثر منها فبالطريق الاولي وان كان اقل منهما وبقدر ذلك
 هذا حاصل كلامهم في الكسوفين اما بطور كليين ذكر كسوف بلال و
 بدر وسبب كسوف ونسوف اجمالاً انكسوف جرمي ست صقيل كما انما يسبب
 نور سيند و همیشه قريب بنصف او كه مواجبه شمس ست نوراني ست ونصف ديگر
 ظلمانی و در وقت اجتماع نصف مظلم او طرف ما يباشد ويخرج از نصف مضى
 منور نرى ناييد و اين حالت را محاق ميگویند و چون از اجتماع بگذرد و دوازده درجه
 از آفتاب دور شود گوشه از طرف نوراني نمايان ميشود و آنحاله را بلال ميگویند
 و تا دور تر رود نمايان تر ميشود تا بمقابله برسد بنصف و كه مواجبه ماه ست آن
 نصف بالتمام نوراني ميشود و آنرا بدر ميخوانند و چون از مقابله بگذرد گوشه از
 نصف نوراني بنهان ميشود تا آنكه تدريجاً ايل ايل بنصف نوراني او تا قصر انور
 ميشود و نقصان مي پذيرد تا باز با اجتماع برسد و حاله اولي اعود ميکند و چون
 اجتماع در حوالی یکی از عقدتين راس ذنوب يعني دو نقطه تقاطع منطقه حامل قمر
 با منطقه البروج اتفاق افتد قمر حامل ميشود ميان ما و شمس و بالضرورة بعضی از
 جرم شمس بالتمام مستور ميگردد و اين حالت را كسوف ميگویند اول را كسوف جزئی
 ثاني را كسوف كلي ميگویند و اگر مقابله در حوالی عقدتين اتفاق افتد چون كسوف
 زمين در مركز عالم واقع ست لامحال حامل ميشود ميان شمس و قمر و مانع ميگردد از

تا بیدن تراز تا بیدن آفتاب بر بعضی از جرم قمر یا بر همه آن و این حالت را خسوف
میخوانند اول را خسوف جزئی ثانی را خسوف کلی و ازین اشکال
سه کلمه تصور صور مذکوره میتوان شد ان شاء الله تعالی



اما جواب آنکه نزد هندو شمسی را دیو میخوانند و این از اشیاء و اشیاء از مغز
اعتبار ماقط با کلیه است تعرض چنین و اشیاء جا بل الشافل لا یعقل باب عقلا است
چه نزد فلاسفه و هندسه قمر عظیم اضعاف مضاعف از ذکره نیست و بجز اقراص شمس
اضعاف مضاعف از قمر است چنانچه نزد حکما ذکره شمس هزار هزار و چهار لاک است

کره نارض اکبر و بزرگترت علی قول و از مریات حضرت امیر علیه السلام است قال
الارض خمسانه عام الخراب منها مسیره اربعه مائه و العمل از مسیره مائه عام
و الشمس ستون فرسخا و ستین فرسخا و القمر اربعون فرسخا و اربعین فرسخا

بطولهما تضيئان لاهل السماء و ظهورهما لاهل الارض و الكواكب عظیم
جبل علی الارض و خلق الشمس قبل القمر پس این اجسام عظیمه بسیطه شمس و قمر
در دهن و حلقوم و بطن و دیو یکدیگر تصور کرده شود که خود او چه قدر عظیم میباشد معذرا
نیکو ندانم که بگویم بصعود و سیاحت افلاک و تصرف آنها میشود و چه اهرسته کره شمس و قمر
ارض معاکاهی تا اینوقت نخورده و نمینخورد بطمان آن از ضروریات است اما جوی
انفاس شمس و قمر در آب بجز بیان انطاس نوز آنها بحسب مراد آبی میشود بدو وجه میباشد
و چه اول آنکه در مقدره قانون کل اهل اسلام مذکور گردیده که آنچه از غیر احکام
شرعیه فرعیه از سمیات منافی و معارض برهان قاطع عقلیه باشد و واجب است تا اول
مطابق معقول و صحیح منقول عند الامکان باشد و الا تصدیقش واجب و تحویل
تا و پیش الی الله و الی الرحمن فی العلم من اخصوین واجب میباشد و چه ثانی
آنکه حرکت فلک بنا بر دور و رفتار شمسی و انطاس و انبساط اینها فی الما چون سفینه فی
البحر هر دو ممکن است محال نیست چه قرآن بهم نیز بیان مؤید است چون آیه کل ذلک
یسیئون هوکی از آب سم در فلک خود رفتار میکند که توضیح پس باید اول فلک تصور
شود و در لغته فلک عبارت از شیء دایره دار باشد و در عرف عبارت است از
جسمیکه مدور و محیط بکره ارض است و در اسلام او دو نام فلک و سما دارد و این
فلک آیا جسمی دارد یا ندارد و نیز بعضی قدما دیوان و همین حکما فرنگ منکاش
که در حقیقه فلکی نیست بل اینها نظر هوا دار نجوم و همین قول ضحاک متروک باطل
اما اول که فلک جسمی از اجرام است نوز اکثر اشرافین و مشائین و حکما هندی

است فالافلاك اجرام صلیبة لا خفیفة ولا ثقیلة غیر قابلة للحرق والالتیام
والتمود والذبول اما نرد اهل اسلام افلاك اجرام اند و بنیر غیر صادق مصدق عینا
حقیقة آنها از چیست متحقق نمی شود پس حکما باسلام و مفسرین در حقیقة جرم
آنها خلاف دارند نزد جمعی منهم حسن بصیری فلک مریح مکفوف است تجری فی النجوم
القمر والنجوم ثم و طائفه دیگر منهم کلمی که مکفوف ای مجموع رکلت تجری و فیہ الکواکب
کجری السمک فی الماء و یؤده قوله تعالی کل فی فلك لیستون لان السباحة لا
تكون الا فی الماء قیل لانهما جسم زقار در آب مخصوص چون رفتار سمک و سفینه
در راه و بنیر رفتار در بر نرد اهل موضوع ثابت است چنانچه مورج و غیره در
آوردہ سبح الفهرس ای میزیدیه فی الجری والفتی پس تخصیص سبح فی الماء
غیر ثابتی باشد اما ثانی مقرر شود که انجمن خصوصاً سبع سیاره آیام کوز و لمصدق
بفلك اند چون نگین در گشته باجد از فلک اند پس آیام فلک و انجم هر دو معا حرکت
اختیاری می و آنها دارند یا حرکت ظناری بنیر یا یکی ظناری و دیگر انبیری یا فلک ساکن
و کوب متحرک است چون حرکت سمک فی الماء را که یا فلک متحرک و کواکب ساکن پس
بحرکت فلک کوب هم متحرک میشود چون حرکتی فی البحر کالنا سفة السفینه ساکن اند
یا فلک و کواکب هر دو طبعا بالانفراد متحرک اند پس آیام حرکت نجوم موافق حرکت فلک
الی جهة و طرف واحد در سرعت و بطور مساوی هست یا متفاوتة و مختلفة فی الاول فعلی
بجمع التقادیر قاعده حرط التقاد خرق و الیتام فلسفه باطل محض میشود چه بحر
و جوی خرق و لیتام لازم میاید و اما بقاعده اسلام همه اینها وجود بقا در مختار
ممکن و جائز غیر منتع و لا محال است بلی بر آنچه قرآن دال است انست که افلاك
واقف و ساکن و کواکب ان جاری سائر چون سمک فی الماء کما قال الذری میباشد تنبیه
هر گاه اینها وضع شد پس آنچه در جنب صحیح دارد است که ملائکه موکلین فلک را مع

شمسین یا شمسین را دور میدهند از مشرق بغرب و از مغرب بشرق تبدویر
ظناری اگر چه با جمله حرکت طبع هم داشته باشند ممکن و جائز و صحیح غیر بنیه عقلا هم
میباشد اما با نفاس و انطاس آتخانی انجم هم اشکالی و استبعادی مانده نیست و چه بنابر
قول فلاسفه السین اسلام که افلاك ما مکفوف یا مریح مکفوف باشد پس رفتار
فلک کواکب در مریح مکفوف چون رفتار حیوان در ارض و جز فلک یا ترمین چون
جز کشتی بر وجه با بحر بلا اشکال ممکن و جائز میباشد خواه بحر حرکت طبعی آنها خواه
بحر موکلین ملائکه خواه بحر یک بر دو میر و ندنم المد اعلم تتم بر آنکه غرض اقصی
در ایجاد و اظهار کسوفین و زلازل و بادای تند و غیره که از آیات و علامات قیام
قیامت کتب کند یا دوری بندگان یوم القیمة میباشد و مردم با نور باد صلوات
آیات گردید بطور شکر که قیامت قائم نشد مگر که بطریق خاصه عامه وارد است
که قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشمس والقمر لا یتیان لاینکسفان الموت
احد ولا یحیونه فاذا را یتیم ذلك قافروا الی ذکواته والصلوة اشکال پس
آنچه هم غیر از همین طرفین چون امام ابو نعیم و بهقی و اهل مقاتل حسینی روایت
کردند ان الشمس کسفت یوم عاشور الما قتل الحسین کسفت بدت الکواکب
فیها نصف النهار پس این چگونه جمع و صحیح میشود جواب خبر اول صحیح است
که هر کس بموت خود میرد برای او کسوف عادی نمیشود اما این نانی نیست که هر که
در راه خدا از حج الله شهید و قتل شود برای او هم نمیشود چه بموجب اذاعات اول
اقلبتم علی عقابکم دلیل است که قتل نوعی دیگر از موت است لهذا هر دو را هم جمع کرد تنبیه
هر گاه این ثابت شد پس کسوف بعاشور بر شهاده سید الشهدا از اول دلائل
و برهین شواهد نموده خاتم الانبیاء و اعظم معجز خارق العاده سید الشهدا است لهذا
مروی در دو کتاب الدلائل میباشد و ایضا در آیه و ما بکت علیهم السماء

همه الی وغیره روایت از مسلم کردند که آسمان بر احدی نگریست و دیگریدگر بر شهادت
 یحیی بن زکریا و بر شهادت سید الشهدا و گریست بر دیات دیگر حسین تا بهفت و چهار
 است و گریه باریدن خون از ساربهها بود که کوفه های اهل کوفه صبح پر از خون میشد
 و البسها آنها بیرون خانه همه بخون ترس زنگ سپیدند و این واقعه و حال را همه اهل
 مغازی و مقاتل حسینی منم ابن سیرین و شعبی و زهری و ابن جوزی و غیرهم ضبط
 کرده اند اشکال عالم نمیشود **تجربصه** بدانکه قرب ظهور امام سطر و معصوم مهدت
 آخر الزمان موسوم محمد بن الحسن العسکری بن امام علی النقی بن امام جعفر تقی بن
 امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام که امام نانی عشر از ائمه اهل بیت نبوة و عصمة
 منصوص با حدیث حضرت رسول و اباطاهرین میباشد در کتب خاصه و عامه احادیث
 بتواتر وارد و ثبت است که قریب ظهور آنحضرت چند علامته بنظور میآیند منها
 کسوف شمس در اول ماه رمضان و قمر در آخر آن منکسف میشود در راه الکلبینی عن
 بدر بن نخلیل و ابن شاذان و الشیخ المفید فی الارشاد و ابن شهر آشوب عن
 ثعلب بن المزدی و صدوق عن الامام ابی جعفر علیه السلام فی علامات المهدی
 قال علیه السلام ایتان تکونان قبل قیام القائم کسوف الشمس فی النصف
 الاول من شهر رمضان و القمر فی اخره و ایضاً راه المبلسی فی بحار سمار العالم
 و معبد الرجبه و ابن الطاورس و البخاری فی النوار احادیث کثیره با ساینه تنفیضه
 و منهم امام الحافظ ابونعیم و البیهقی در دو کتاب دلائل النبوة و غیرهما **سوال**
 هرگاه این مروی ثابت باشد پس در همین سالها کسوف و کسوف قمرین در
 یکماه رمضان بوقوع آمده و یعنی متبنی این جمع کسوفین را علامته ظهور خود میکنند
 دمیگوید که آن عیسی مسعود و مهدی موعود منم پس ادعای او صحیح باشد جواب
 ادعای چنین کافران باطل دروغ محض است بوجه عدیده مختصر آن همه آخر

اینجا این سوال بجای کسوفین

الزمان را سلسله حسیب لبطن فایتمتصل بخاتم الانبیا و علی رضی بیا زده پشت
 میباشد **ب** آنحضرت خاص از اولاد امام یازدهم حسن عسکری اهل بیت تولی
 و خلق در هشتاد هجری شد مرآة او از مطربین معصومین بنص قرآن حدیث ائمه
 میباشد و نزد او کل علم قرآن و سنت و علوم عقول تنزیلی و تفسیر قرآنی و کتب
 و تزیلی و تاسخا و منسوخا مفصل میباشد **ه** و بعضی ظهور سلاطین قهار و مذاهب
 و ادیان باطله را دفعه برهم و نابود میسازد بر ملة واحدة اسلام کل خلق را قهر جمع
 میکند و نزدیک ظهور او کسوفین در یکماه رمضان میشود که در همان ایام دفعه
 و جال بطل از نواحی صفهان ظاهر گردیده دفعه بصبح آن نهار از قرص شمس شود
 هذا هو الدجال البطل الموعود **ج** در همان روز عیسی بر بیت المقدس از
 آسمان نازل میشود و نهار سماوی میشود و هذا عیسی بن مریم الموعود البیض
 در همان روز جمعه محمد بن الحسن المهدی امام نانی عشر اهل بیت ناگاه در مکه میان
 رکن اسود و مقام نزول موع آفتاب در محض خلق نمودار و ظاهر شده نهار سماوی
 میشود لهذا هو المهدی الموعود ظهوره فی آخر الزمان فابتعدوا انصوت
 را کل خلق روی زمین میشوند **ح** عیسی با قتل مهدی نماز ظهرین میخواند یا
 پس با هر مهدی عیسی قتل و جال بطل در وادی بیدار میکند پس اول کسیکه
 با حضرت از ملک میآید بیکند او جبرئیل فریکائیل و از بنی آدم اول عیسی و خضر
 میکند و علامات بدینه آنحضرت هم متعدد اند منها بدنش در آفتاب سایه ندارد
 و صاحب المعجز القاهر میباشد **ت** عیسی پس هر عاقل را لازم و واجب است که دریافت
 نماید که ایندی ز نسل عتره بول ذوالجلال بلا فصل یا از نسل دجال بطل است و
 آیا این علامات همه بوقوع آمدند یا **ق** **قاعده کلیه** عقلیه و نقلیه آنکه بقدر
 مشروط هم منقود و باطل میباشد حاجه تکثیر ادله نمی باشد **سوال** چه میفرماید

فجری و امامت ظهور آنحضرت امام مهدی خاتم الانبیا

برهان الدین و المسلمین در باب استعمال ناستوار و قلیان کشیدن چه اکثر زمان سرحد
 حنفی بجناب حرام و میم کرده شدید میدانند و خلاف این از اعلام امامیه هند دیده شد که
 قلیان در مساجد میکشند بیست و نوجو و جواب بدانکه چنین سوال را عینا طیب کلم
 یونانی حنفی مع رئیس فارسی دان نمود در سفر نشاورد دریل با استقا کرد و تفسیر لوامع مار
 قبل دیده و نام احقر از فقهای احقر در یافته بکمال ادب و تهنید و تعظیم با احقر فرمود
 کردند و جوابش گفتم که با جو بر عقیده یا نقلیه بگویم طیب گفت این مسئله نقلی
 نقل میخوانم احقر گفتم که قرآن و پیغمبر نام عین حکمت و عقل و حکیم بموجب آیه و بیاطم
 الکتاب و الحکمة میباشد و سوار کابل گاو و میش را چون آب بر بزم بزم میزند و سوال
 ناقیل آب عربی را بدتر از گاو و میش میسازد بدانکه استعمال هر دو چیز عقلا و شرعا
 جایز و مباح و مستحب و واجب باشد بقوله تعالی هو الذی خلق لکم ما فی
 الارض جمیعا اصل آنکه خدا روح خود و با حسن خلق میفرماید که آنچه شام که آفریدم
 مرشمانی آدم را جمیع آنچه در کل زمین است و بحسب اهل موضوع و اهل معانی و بیان
 و اهل اصول لام که لام اباحت و لام تفرع و لفظ ما لفظ کافه میباشد پس بنابر
 این جمیع آنچه در زمین خالق آفریده برائت تفرع ما عموما آفریده پس اباحت
 کلی یا ثابت شد اما عقلا ازین عمومیت کلیه از سمیات فایده موزی و مسلک
 ما بالفعل یا بالقوة باشد حرام و ممنوع گردید اما نقلا و لا تلفوا ابایلکم الی
 التملکة طیب تصدیق کرد و اما بعد این عمومیت آنچه را استثنا کرد
 چون اینجا بشما دادم مع جمیع آنچه در است مگر فلان فلان شی از تصرف
 مکن پس باین استثنای بعد برآمد آنچه را ازین عموم عینا بر آورد چون حرمت
 علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل الخیر الله لکن و لا تقربوا
 الزنا و خمر و میسر و از لام و قمار و غیره و بزبان صاحب دما یینطق عن الهوی

باب سوال تنباکو و ناستوار

نیز استثنا کرد امور دیگر را پس استثنای آنچه باقی ماند همه او را با حقه و حلیه
 حلیه خود باقی ماند و اصل در این اشیا عقلا و شرعا اباحت و استصحاب باقی
 ثابت ممانعت قطعی مثل اصلی میباشد تبیین هر گاه این حال بتو ثابت شد
 پس بدانکه استعمال تنباکو و ناستوار کشیدن عقلا جائز و نیز بشریة ابتداء
 جائز و مباح و مستحب و واجب باشد اما احتیاب بجهت آنکه قلیان ناستوار
 و ناستوار را بحال میآرد و رطوبات و دماغیه و زکام و آب بینی و دندانیه را تحریک
 میکند و گرم دندان را خاموش می سازد بل میزند و بنیاد دندانها محکم میسازد
 اما واجب بجهت آنکه بعد تحلیل و هضم اندکی آنچه از اخلاط بلغم و صفراء و سودا
 که در دهان و غیره فاضل باقی میماند آن اخلاط اگر تحلیل نرشد بموجب ابتداء
 مرض میشود یا نه طیب گفت آری احقر گفتم که دفع موزی اگرچه منظوم
 شد عقلا و شرعا واجب است پس باین سبب استعمال تنباکو بخوردن
 کشیدن واجب باشد طیب مع رئیس نبود بکمال فرحان و شادان
 و صلواتنا و ما سمعنا هذا من احد الاممنا گفتند و قلیان
 که با قلیان مضمی نهاده بودند کشیده تیار کردند و آدم حقیسم قلیان خود را
 در دهان داد و اما جواب قلیان کشیدن در سجده هر جای محترم جایز است
 بلکه آب قلیان و خود کشیدن و قلیان ظاهرش ظاهر و پاک باشد و از دیگری
 تحلیل آیانمی یعنی آدمیکه باطنش پر از نجاست باشد و از عورتش ظهور
 کرده بول و براز و باد متعفن ذی صوت و بیصوت مگر الحصول و الوقوع
 باشد خصوصا اکثر صدور باد میشود و از زمان و بیست خلط بر میآید
 و خیس العین شیر و ماست و روغن گرفته میخورد و مین خود میمالد و هر گاه
 در حالت در سجده دخول و قیام و قعود چنین شخص مسلم تنجس مسلم باشد

باب سوال تنباکو و ناستوار

پس قلبا بیک نظر باطنش رود آنچه بینی باشد از دخول مسجد ممنوع باشد
 تم الله تعالی اعلم فالکمل لله خالق شمس الدین والدینا . والصلوة
 والسلام علی بدور الدجی . انوار الضحی . نبینا محمدا وعترة الطاهرین
 خیار الوری . وهذه ادرجت اخصارا ارتجالا لاهل التقوی .
 فی خامس شهر رجب الثاني سنة ۱۳۰۲ من الهجرة المقدسة سلام
 الله علیها جرحا ومشرقا فی بلدة للاهوت
 حرس من الشرور

مقا

